

آسیب‌شناسی مطالعات دینی و تحقیقات علمی

عبدالرحیم موگهی (شمیم)

پژوهشگر حوزه علمیه قم

مقاله وارده

چکیده

موضوعات علمی و مطالعات پژوهشی - در فرایند هستی‌پذیری خود - اغلب با آسیب‌هایی رو به رو هستند. از این رو، بر عالمان و پژوهندگان بایسته است که پیش از گام نهادن در مسیر پژوهش و پژوهشنامه‌نویسی، به آسیب‌شناسی و پاتولوژی این گونه موضوعات و مطالعات اهتمام ورزند و در حوزه دین‌پژوهی، اهتمامی وافی‌تر و وافرتر به کار گیرند. این نوشتار در پی آن است تا به این موضوع پردازد و راهکارهایی را به خوانندگان خویش و به ویژه مراکز علمی نمایاند و مثلاً بگوید که آیا عبارتهای «ان الحیة عقیده و جهاد» و «کل یوم عاشورا، و کلّ ارض کربلاء» از امام معصوم (ع) و عبارتهای «انقلاب ما انفجار نور بود» و «خرمشهر را خدا آزاد کرد» از امام خمینی (قدس سره) هستند و در مطالعات دینی و تحقیقات علمی، می‌توان این عبارتها را به آنان منسوب نمود و بدانها استناد کرد یا خیر؟

کلیدواژگان: روش پژوهش، پژوهشنامه‌نویسی، آسیب‌شناسی، دین‌پژوهی، مطالعات دینی، تحقیقات علمی.

آغاز

کاین چو داوود است، و آن دیگر صد است
و آن مقلد، کهنه آموزی بُود
(مولوی)

از محقق تا مقلد فرقه‌هاست
منبع گفتار این، سوزی بُود

آنان که بدون آسیب‌شناسی (Pathology) در مسیر پُر فراز و فرود پژوهش و پژوهشنامه نویسی گام می‌نهند و ساختمان بلند تحقیقات خویش را بر بنیادهای سست و نادرست استوار می‌سازند و چنین شالوده‌هایی را در زیر ساختهای آن می‌گسترانند، این گفته «صائب» را نیک فرا روی خویش ببینند:

چون گذارد خشت اول بر زمین، معمار کج گر رساند بر فلک، باشد همان دیوار کج بدین روی و رای، بر آن شدیم تا به آسیب‌شناسی مطالعات دینی و تحقیقات علمی بپردازیم و ذیل هر آسیبی، نمونه‌هایی عینی (Objective) و نه ذهنی (Subjective) را ارائه کنیم و البته این بیت اقبال لاهوری را نیز زمزمه نماییم و این پنجره را گشوده نگه داریم و این راه را پایان یافته نپنداریم:

گمان مبر به پایان رسید کار مغان هزار باده ناخورده، در رگ تاک است اکنون در این نوشتار، فقط به یک آسیب مهم و جبران‌ناپذیر در پژوهش و پژوهشنامه‌نویسی اشارتی می‌کنیم و فروتانه و دلسوزانه هشدار می‌دهیم و آسیب‌های دیگر را می‌گذاریم و به وقتی و مقامی دیگر می‌سپاریم:

این سخن را ترجمه پهنآوری گفته آید در مقام دیگری

(مولوی)

اما آن آسیب مهمی که باید همواره از آن پرهیز کنیم، عبارت است از:

استناد به منقولات و مسموعات

هیچ گاه، تحقیقات خویش را بر منقولات و مسموعات - هر چند از مشهورات یا انسانهای مشهور باشند - استوار نسازیم. در غیر این صورت، با کوچکترین تبدادی از سوی منتقدان علمی و نقادان پژوهشی که در حال رصد کردن تحقیقات و تألیفات هستند، به لرزه در می‌آییم و هر چه را در این زمینه بافته‌ایم، رشته رشته می‌باییم؛ مگر آنکه خودمان بتوانیم آن گفته‌ها و شنیده‌ها را در منابع (References) و مأخذ معتبر ببینیم و به گونه‌ای حقیقت یابانه و تحقیق مدارانه به آنها استناد نماییم و ارجاع دهیم که حضرت امیرمؤمنان و امیر محققان (ع) در سفته‌اند و خوش گفته‌اند:

لا ینفع اجتهاد بغير تحقیق.^۱

کوششی که حقیقت یابانه نباشد، سودی فراچنگ نیاورد.

سال پنجم - شماره ۱۶

مولوی در «مثنوی» نیز چه نیکو سروده است:

علم تقلیدی بُود بهر فروخت چون بیاید مشتری، خوش برفروخت
مشتری علم تحقیقی، حق است دائماً بازار او با رونق است
لب بپسته، مست در بیع و شیری مشتری بی حد، که الله اشتری

اکنون به چند سخن که گاه بسیار مسموع و مشهور و حتی گاه محبوبند، اما در انتساب، بسیار مخدوش و معمولد و در گفته‌ها و نوشته‌ها به بیان و بنان می‌آیند، اشارت می‌کنیم و مشت را نمونه خروار می‌آوریم و «مولوی» گونه می‌گوییم: «یک کف گندم ز انباری بین / فهم کن کان جمله باشد همچنین» و به همه پژوهشگران و پژوهشنامه نویسان، این سخن ژرف و شگرف حضرت مولا علی (ع) را پیشکش می‌نمایم:

اما انه لیس بین الحق و الباطل الا اربع اصابع. (فستل ع) عن معنی قوله هذا؟
فجمع اصابعه و وضعها بین اذنه و عینه ثم قال: الباطل ان تقول سمعت و الحق ان
تقول رأیت.^۲

میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست. (آن گاه از حضرت پرسیدند که منظورتان از این سخن چیست؟ حضرت نیز انگشتان خود را کنار هم و بین گوش و چشم خویش گذاشت و فرمودند: باطل آن است که فقط بگویی این چیز را شنیده‌ام و حق آن است که بگویی این چیز را دیده‌ام.

در اینجا شایسته می‌دانیم که ابتدائاً به سه نمونه از دقت‌های علمی و توجه نکردن به منقولات و مسموعات و محفوظات در مطالعات و تحقیقات و مانند آن اشارت رویم و سپس آن سخنان را فرا یاد آوریم:

۱. هنگامی که دکتر غلامحسین مصاحب می‌خواسته‌اند مترآز پل قدیمی و هلالی و سمبولیک شهر اهواز را در دائرة المعارف خویش ذکر کنند، نه فقط به شنیده‌ها، بلکه حتی به منابع مکتوب در این زمینه نیز بسنده نمی‌نمایند و هیأتی را مأمور می‌کنند تا به اهواز بروند و این پل را دقیقاً اندازه بگیرند و سپس برای ایشان گزارش و بازگو نمایند تا آن گاه مترآز دقیق این پل را در دائرة المعارف خود بنگارند.

۲. مرحوم علامه قزوینی، خود، می‌گوید: «پس از اتمام طبع کتاب چهار مقاله نظامی عروضی، با همه دقت مستمری که در تصحیح آن کرده بودم، یکی از فضلالی معروف

ایران غلظنامه‌ای برای آن ترتیب داده، برای من فرستاد و من پس از مشاهده آن تکانی خوردم و به قدری متأثر شدم که از آن وقت به بعد، هر وقت «قل هو الله احد» را هم بخوام بنویسم به حافظه خود اعتماد نمی‌کنم و قرآن را می‌آورم و با چشم سر به آن مراجعه می‌نمایم تا آیه را ببینم».^۲

۳. روایت کرده‌اند ابوالفرج معافی نامی گوید که در موسم حج در شب ماهتابی در منا بودم. شنیدم که یکی صدا می‌کند: ای ابوالفرج! به خیال افتادم شاید مرا می‌خواهد، ولی پیش خود گفتم: شاید دارای این کنیه در بین حجاج متعدد باشد. پس از اندکی بعد شنیدم که همان منادی فریاد می‌کند: ای ابوالفرج معافی! پس خواستم بروم، ولی باز تأملی کردم تا اینکه صدا کرد: ای ابوالفرج معافی بن زکریا! پس نزدیک به یقین شد که با من کار دارد، اما باز اندکی تأمل نمودم! این بار صدا کرد: ای ابوالفرج معافی بن زکریا بن یحیی! چون تصور نمی‌کردم دیگر غیر از من کسی جامع این نسبت باشد، پس بلند شدم و هنوز به سوی او حرکت نکرده بودم که فریاد زد: ای ابوالفرج معافی بن زکریا بن یحیی نهروانی! آن گاه دیگر ادنی شکی برای من نماند و یقین قطعی شد که مرا می‌خواهد. چون من خود را منحصرأ دارای این نسب و نسبت می‌دانستم و محال می‌شمردم که کسی دیگر جامع تمام جزئیات این نسب آبا و اجدادی و نسبت محلی باشد. پس نزدیک او رفتم و پرسیدم چه کار دارد؟ گفت: آیا شما ابوالفرج معافی بن زکریا بن یحیی نهروانی هستید؟ گفتم بلی! گفت: از کدام نهروان؟ از نهروان شرق یا نهروان غرب؟ گفتم: از نهروان شرق. گفت: ببخشید من ابوالفرج معافی بن زکریا بن یحیی بن نهروانی غرب را می‌جویم.^۴

اکنون آن سخنان را به قلم می‌آوریم:

سخن اول

یکی از سخنانی که دارای مضمومی انقلابی و از شهرت فراوانی نیز برخوردار و گویند که از امام حسین (ع) است، این است: «ان الحیة عقیده و جهاد»

حدیث شناسان و حدیث پژوهان بر این عقیده‌اند که این سخن در کتابها و منابع حدیثی و کتابهایی که سخنان امام حسین (ع) را گرد آوری کرده‌اند، یافته و دیده نشده است. شایان گفتن است که این جمله، مصراع دوم از یک بیت شعر و بدین گونه است:

قف دون رأیک فی الحیة مجاهداً ان الحیة عقیده و جهاد

باز

سال پنجم - شماره ۱۶

در زندگی پای عقیده‌ات بایست و در راه آن تلاش کن؛ به راستی که زندگی، عقیده داشتن و در راه آن تلاش کردن است.

باید گفت که سراینده این شعر، شاعری مصری به نام «احمد شوقی» بوده است و این شعر بر بالای دو روزنامه «الجهاد» و «الحیة» چاپ می‌شده است.

در اینجا شایسته است که تحلیلی علمی و عقیدتی در این زمینه را نیز از استاد دین پژوه و اسلام شناس، شهید آیت الله مرتضی مطهری (قدس سره) و از کتاب «انسان کامل» ایشان به قلم آوریم:

«مطلبی می‌خواهم بگویم (که شاید برای برخی ناراحت کننده باشد، چون) بعضی از جوانان از شنیدن چیزی که بر خلاف میلشان باشد، ناراحت می‌شوند.

جمله‌ای به امام حسین (ع) منسوب شده است که نه معنایش درست است و نه در هیچ کتابی گفته شده که این جمله از امام حسین (ع) است و چهل، پنجاه سال هم بیشتر نیست که در دهانها افتاده است. می‌گویند: امام حسین (ع) فرموده است:

«ان الحیة عقیده و جهاد»؛ حیات یعنی داشتن یک عقیده و در راه آن عقیده جهاد کردن. نه، این با فکر فرنگیها جور در می‌آید که می‌گویند: انسان باید عقیده‌ای داشته باشد و در راه آن بجنگد. قرآن از «حق» سخن به میان می‌آورد. جهاد و حیات از نظر قرآن یعنی «حق پرستی» و «جهاد در راه حق»؛ نه عقیده و جهاد در راه عقیده.

عقیده ممکن است حق باشد و ممکن است باطل باشد. «عقیده» انعقاد است؛ هزاران انعقاد در ذهن انسان پیدا می‌شود. این مکتب دیگری (غیر اسلام) است که می‌گوید: انسان باید بالاخره یک عقیده و آرمان و ایده‌ای داشته باشد و باید در راه آن آرمان هم، جهاد و کوشش کند؛ حال آن عقیده چیست؟ می‌گویند هر چه می‌خواهد باشد. قرآن حرفهایش خیلی حساب شده است. قرآن همیشه می‌گوید: «حق» و «جهاد در راه حق»؛ نمی‌گوید: «عقیده، و جهاد در راه عقیده». می‌گوید: اول عقیده ات را باید اصلاح کنی. بسا هست که اولین جهاد (تو)، جهاد با خود عقیده‌ات است؛ اول باید عقیده‌ات جهاد کنی و عقیده درست و صحیح و حق را به دست بیاوری؛ بعد که حق را کشف کردی، باید در راه حق جهاد کنی.»^۵

سخن دوم

سخن مشهور دیگری و با مضمون زیر را با امام حسین (ع) نسبت می‌دهند که ایشان فرموده‌اند:

ان کان دین محمد لم یستقم إلا بقتلی یا سیوق خذینی

گر دین محمد جز با جان سپاری من راست نمی ماند، ای شمشیرها! بیایید و مرا در آغوش خویش گیرید.

گفتنی است کتابی که همه سخنان امام حسین(ع) در آن گرد آوری و تدوین شده است، نه فقط به این سخن اشاره ای ننموده، بلکه تصریح کرده است این سخن (هرچند مضمون آن خوب است) از امام حسین(ع) نیست و از شاعری به نام «شیخ محسن ابوالحب» است که در سال ۱۳۰۵ هجری قمری درگذشته است.^۶

در کتاب «دائرة المعارف تشیع» نیز چنین نگاشته شده است: «شیخ محسن (۱۲۳۵ - ۱۳۰۵ ق)، فرزند حاج محمد حویزی حائری آل ابی الحب، از اعظم خطبا و شعرای شیعه و صاحب دیوان شعری به نام «الحائریات» و قصیده معروفی است که آن را در مجالس حسینی در سراسر جهان تشیع می خوانند و زبان حال ابی عبدالله الحسین(ع) است و دو بیت اول آن قصیده چنین است:

أعطيت ربي مؤثقا لا ينتهي الا بقتلي فاصعدى و ذرينى
ان كان دين محمد لم يستقم الا بقتلى يا سيوف خذينى^۷

سخن سوم

یکی از سخنانی که گاه به امام صادق(ع) نسبت می دهند، این سخن شعرگونه است:

«كل يوم عاشورا وكل أرض كربلاء»

هر روزی خود عاشوراست، هر زمین هم کربلاست.

و گاه نیز عبارت «و كل شهر محرم» (هر ماهی هم محرم است) را به آن می افزایند. نگارنده تا آن مقدار که خود پژوهیده است و از حدیث پژوهان بزرگی همچون حضرت آیه الله شبیری زنجانی - دامت برکاته - و مراکز حدیث پژوهی دیگر نیز پرسیده است، تاکنون نتوانسته است این سخن را به امام صادق(ع) و یا امامی دیگر نسبت دهد و نیز نتوانسته است گوینده این سخن را بیابد.

یادمان باشد، حدیث دیگری از امام حسن(ع) و با مضمون «... لا يوم كيومك يا ابا عبدالله...»^۸ «ای ابا عبدالله! هیچ روزی چون روز (شهادت) تو نخواهد بود»، وجود دارد که با سخن پیشین، نه تنها همخوانی و همسازی ندارد، بلکه در آن ناهمخوانی و ناهمسازی نیز دیده می شود؛ مگر اینکه آن سخن پیشین را به گونه ای دیگر تبیین و تحلیل کنیم.

سخن چهارم

در برخی از کتابهایی که به چگونگی شهادت امام حسین و یارانش (ع) پرداخته‌اند، آورده و گفته شده است که حضرت در روز عاشورا و هنگام نبرد با دشمنان خود، به آنان و یا به عمر بن سعد رو کردند و فرمودند: «اسقونی شربة من الماء؛ با جرعه‌ای آب، مرا سیراب سازید». در برخی از این کتابها نیز آورده و گفته‌اند که حضرت به آنان فرمودند: «با جرعه‌ای آب مرا سیراب سازید که جگرم از تشنگی سوخت».

گفتنی است این سخن با افکار و گفتار و رفتار شخصیتی که سرور آزادگان است و سخنانی به گونه‌های زیرین دارد، همخوانی و همسانی ندارد:

هیهات منا الذلّة؛ ذلت و خواری از ما دور است و دور.

الموت فی عزّ خیر من حیاة فی ذلّ؛ مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت.

الموت اولی من رکوب العار / و العار اولی من دخول النار؛ مرگ بهتر است از ننگ پذیری و ننگ پذیری بهتر است از دوزخ پذیری.

از سوی دیگر، عبارت «اسقونی شربة من الماء» در کتابها و منابع معتبر حدیثی و مستند روایی یافته نشده است و دین پژوهان و اندیشه‌مندان همچون استاد شهید آیت الله مطهری رحمه الله در کتاب حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۱۸ در این زمینه چنین می‌فرماید:

این قدر تشنگی ابا عبدالله (ع) زیاد بود که وقتی به آسمان نگاه می‌کرد، بالای سرش را درست نمی‌دید؛ اینها شوخی نیست. ولی من هر چه در مقاتل گشتم - آن مقداری که می‌توانستم بگردم - تا این جمله معروفی را که می‌گویند ابا عبدالله به مردم گفت: «اسقونی شربة من الماء؛ یک جرعه آب به من بدهید» بینم، ندیدم. حسین کسی نبود که از آن مردم چنین چیزی طلب بکند. فقط یک جا دارد که حضرت در حالی که داشت حمله می‌کرد و هو یطلب الماء؛ قرائن نشان می‌دهد که مقصود این است: در حالی که داشت به طرف شریعه می‌رفت، در جست و جوی آب بود که از شریعه بردارد، نه اینکه از مردم طلب آب می‌کرد.^۹

استاد شهید در جلد ۱، صفحه ۱۵۶ حماسه حسینی نیز می‌فرماید:

باور نکنید که ابا عبدالله این جمله را گفته باشد: «اسقونی شربة من الماء فقد نشطت

کبدی». من که این جمله را در جایی ندیده‌ام. حسین اهل این جور درخواستها نبود.

شایان توجه است که برخی از حدیث پژوهان، در نسبت دادن جمله «هل من ناصر ينصرني؛ آیا یاری دهنده‌ای هست که مرا یاری دهد» به امام حسین (ع) نیز تردید و یا حتی آن انتساب را انکار کرده‌اند. از این رو، شایسته و یا حتی بایسته است که در این موضوع نیز درنگی ورزید و آن را دوباره بر پژوهید و به رد و یا قبول آن دست یازید.

سخن پنجم

نکته دیگری که در این جا به آن اشارت می‌نمایم، این است که در سلام و خطاب به امام مهدی (ع) عرض می‌کنیم و عرضه می‌داریم:

السلام عليك يا اباصالح المهدي! يا السلام عليك يا اباصالح المهدي!

آیا در روایات ما کنیه «اباصالح» به گونه‌ای مستقیم و صریح و منصوص برای حضرت مهدی (ع) به کار رفته است؟

بنا به فرض که این کنیه برای حضرت امام مهدی (ع) به کار رفته باشد، آیا تلفظ و اعراب کلمه «صالح» به دو صورت پیشین است و یا به صورت دیگری است که به آن اشاره می‌کنیم؟

شایان گفتن است آنچه نگارنده در این باب تاکنون به آن دست یازیده، این گونه است که «شیخ صدوق» روایتی را از امام صادق (ع) بدین مضمون آورده است:

إذا ضللت عن الطريق فناد: يا صالح - او یا اباصالح - ارشدونا الى الطريق یرحمکم

الله. و روی ان الیر موکّل به صالح و البحر موکّل به حمزه.^{۱۰}

هرگاه راه خود را گم کردی، اینچنین بگو: ای صالح! (یا) ای اباصالح! راه را به ما نشان بده. خدا نیز از روی مهر خویش، راه را به شما نشان خواهد داد، و نیز روایت شده است که (از سوی خدا) خشکیها دارای وکیل و مأموری به نام «صالح» و دریاها دارای وکیل و مأموری به نام «حمزه» هستند.

این روایت در کتابهای «مخاسن» جلد ۲، صفحه ۱۱۰ و «مکارم الاخلاق» جلد ۱، صفحه ۵۵۱ و «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۴۶ و جلد ۱۰۰، صفحه ۱۱۲ نیز آمده است.

قابل ذکر است که علامه محمد باقر مجلسی (ره) در کتاب «بحار الانوار»، جلد ۵۲، صفحه ۱۷۵ و در فصل «کسانی که در زمانهای نزدیک به خودش امام زمان (ع) را دیده‌اند»، حکایتی را از پدرش (ره) و بدین مضمون نقل می‌کند:

شخصی شریف و درستکار به نام «امیر اسحاق استر آبادی» در زمان ما زندگی می‌کرد که در میان مردم به داشتن «طی الارض» مشهور بود. وی در سفری به اصفهان آمد و من علت این شهرت را از خودش پرسیدم و وی چنین گفت: یک بار من در سفر حج از قافله خود جا ماندم و راه را گم کردم به گونه‌ای که بسیار نگران و تشنه و از زندگی نا امید شدم. من هم ندا کردم و گفتم: «یا اباصالح! ارشدونا الی الطریق یرحمکم الله». ناگهان از دور، جوانی خوش سیما، پاک جامه، سبزه گون، در چهره بزرگان و سوار بر اشتر به سویم آمد، در حالی که همراه خود مشکى داشت. به آن جوان سلام کردم و او نیز پاسخم را داد و گفت: تشنه هستی؟ گفتم: آری. از آب مشک به من داد و من آن را نوشیدم.

آن گاه پرسید: می‌خواهی به قافله خود ملحق شوی؟ گفتم: آری. مرا بر اشتر خویش سوار کرد و به سوی مکه حرکت نمود. من طبق عادت خود، شروع به خواندن حرز یمانی کردم و او گاه می‌گفت: این جا را اینچنین بخوان تا اینکه زمانی نگذشت و به مکه رسیدیم. آن شخص به من گفت: پیاده شو. من پیاده شدم؛ اما همین که برگشتم و نگاه کردم، وی را ندیدم. در این هنگام، متوجه شدم که آن شخص حضرت قائم (ع) بوده است و تأسف خوردم که چرا وی از من جدا شد و من او را نشناختم. پس از هفت روز، قافله ما آمدند و مرا در مکه دیدند در حالی که فکر می‌کردند من از دنیا رفته‌ام. بدین جهت بود که من به داشتن «طی الارض» مشهور شدم.

علامه مجلسی (ره) در جلد ۵۳، صفحه ۳۰۰ از همین کتاب نیز حکایت دیگری همانند این حکایت را از شخص دیگری به نام «شیخ قاسم» نقل می‌کنند و در ذیل آن، چنین می‌نگارند:

«اباصالح» کنیه امام زمان (ع) نزد بسیاری از عربهاست که در اشعار و مرثیه‌ها و استغاثه‌هایشان نیز آن را به کار می‌برند و «ظاهر» این است که کنیه مذکور را از همین حکایتی که گفته شد، برگرفته‌اند.

سپس، ایشان به خدش‌های که ممکن است دیگران بر این کرامت وارد کنند و بگویند که پدید آمدن چنین کرامتی از سوی اولیای خدا و صالحان - نه امام زمان (ع) - نیز امکان دارد، پاسخ می‌دهند. این قلمزن - غیر از آن چه گفته شد - چیز دیگری را در این موضوع تاکنون ندیده است، هر چند خود بی‌خوبی می‌داند که همواره «ندیدن، دلیل بر نبودن نیست»؛ اما گاه نیز «نبودن، دلیل بر ندیدن است.»

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن



گر خطایی آمد از ما در وجود چشم می‌داریم در عفو ای ودود
امتحان کردم مرا معذور دار چون ز فعل خویش گشتم شرمسار
اینک به تلفظ و اعراب این عبارت نیز می‌پردازیم:

بر اهل علم و ادب پوشیده نیست که در جمله «السَّلامُ علیک یا ابا صالح المهدی!»، کلمه «صالح» برای کلمه «أبا» مضافٌ الیه است و در نتیجه «مجرور» بوده، به صورت «أبا صالح» خوانده خواهد شد، و کلمه «المهدی» نیز برای «أبا صالح» صفت و در نتیجه با دارا بودن «الف و لام» و پیروی از اعراب موصوف خود، یعنی «أبا...» دارای اعراب فتحه و به صورت «المهدی» خواهد بود.

با توجه به آنچه گفته شد، عبارت پیشگفته چنین خوانده خواهد شد:

السَّلامُ علیک یا ابا صالح المهدی!

و در حالت وقف و درنگ بر آخر عبارت، این گونه تلفظ خواهد شد:

السلام علیک یا ابا صالحین المهدی!

سخن ششم

یکی از سخنانی که بسیار مشهور است و بویژه در دههٔ فجر، فراوان از آن استفاده می‌کنند و آن را در روزنامه‌ها و نشریات می‌نویسند و گاه از صدا و سیما پخش می‌نمایند و به بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) نسبت می‌دهند، این سخن است: «انقلاب ما انفجار نور بود.»

شایان گنفتن است که این سخن نه بدین گونه و نه از ایشان بوده است؛ بلکه این سخن - همان گونه که در صفحه ۱۸۱ از جلد ششم «صحیفهٔ امام» نگاشته شده - از «یاسر عرفات» بوده است که در اوایل انقلاب اسلامی به ایران آمده و به محضر حضرت امام رسیده و رسیده و دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران، به ایشان عرض کرده است:

آنها (دشمنان انقلاب اسلامی ایران) می‌گویند: زلزله‌ای رخ داده، ما می‌گوییم که انفجار نور روی داده است.^{۱۱}

سال پنجم - شماره ۱۶

باید گفت که «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)» در باورقی همین صفحه ۱۸۱، از جلد ششم «صحیفه امام» چنین نوشته‌اند. عبارت «انقلاب ما انفجار نور بود» که غالباً در شعارها استفاده می‌شود، برگرفته از اظهارات فوق می‌باشد که به اشتباه به عنوان سخن امام خمینی تلقی شده است.

سخن هفتم

یکی از سخنانی که پس از آزادی خرمشهر به حضرت امام خمینی (قدس سره) نسبت داده شد و بر سر زبانها افتاد و در مجلات و روزنامه‌ها و اطلاعیه‌ها نوشته و در صدا و سیما پخش شد و هر ساله در روز سوم خرداد به بیان و بنان این و آن می‌آید، این است: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.»

قابل توجه است این عبارت و با همین الفاظ و کلمات در هیچ کدام از مجلدات کتاب صحیفه امام که در بردارنده کلامها و پیامهای حضرت امام (قدس سره) است، دیده و نوشته نشده است؛ هر چند مضمونهای شبیه به آن ولی با الفاظ و کلمات دیگری - غیر از آنچه گفته آمد - در کتاب صحیفه امام دیده می‌شود.

از این رو، در انتساب عبارت «خرمشهر را خدا آزاد کرد» یا عبارتهای بر ساخته دیگری همچون: «فاو را خدا آزاد کرد» و «مهران را خدا آزاد کرد»، به آن رهبر الهی و مرد خدایی، حضرت امام خمینی (قدس سره) باید توجه و دقت بیشتری را به کار بست و در این گونه امور، دیگر چشمها را بر هم نیست.

در پایان، باید بگوییم اگر ذکر این نمونه‌ها توان آن داشته است که دریچه‌ای نو و یا حتی متفاوت را در مطالعات دینی و تحقیقات علمی به روی خوانندگان این قلم بگشاید به گونه‌ای که از این پس به هیچ سخن منقول و مسموعی - حتی اگر از مشهورات و انسانهای مشهور هم باشند - استناد نکنند و در نتیجه، اقبال آنان را برای خود به ارمغان آورد، این قلمزن نیز می‌تواند از این پس، کلاه خوش اقبالی خویش را به آسمان فرستد؛ در غیر این صورت، باید این کلاه را فعلاً بر سر خود نگه دارد و با حتی کنارش گذارد.

پس نوشتها:

۱. معجم الفاظ غررالاحکم و درر الکلم، مصطفی درایتی، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳، ص ۲۴۹.
۲. نهج البلاغه، ترجمه سید علینقی فیض الاسلام، خطبه ۱۴۱.
۳. پژوهشگران معاصر ایران، هوشنگ اتحاد، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸، ص ۴۰ (با اندکی ویرایش)
۴. پژوهشگران معاصر ایران، هوشنگ اتحاد، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸، ص ۴۱.
۵. انسان کامل، آیت الله مرتضی مطهری، چاپ نوزدهم، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷، ص ۱۳۰-۱۳۱.
۶. موسوعه کلمات الامام الحسین(ع)، پژوهشکده باقرالعلوم(ع)، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، نشر معروف، ۱۴۱۵، مقدمه، ص (ح)
۷. دائرة المعارف تشیع، چاپ دوم، تهران، انتشارات مؤسسه دائرة تشیع، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۳۷ (با اندکی ویرایش).
۸. الامالی، شیخ صدوق، مجلس ۲۴، حدیث ۳.
۹. با استفاده و اقتباس از: بازخوانی چند حدیث مشهور درباره عاشورا، محمد صحتی سردرودی، فصلنامه علوم حدیث، سال هفتم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۱، ص ۱۲۵-۱۳۰.
۱۰. کتاب من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۹۸، حدیث ۲۵۰۶ و ۲۵۰۷.
۱۱. صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی(ره))، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۱۸۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی